



### معنای حرمت تکلیفی اکتساب:

قبل از اتخاذ بحث لازم است توجه داشته باشیم که:

«ثمّ اعلم: أنّه حين إنشاء المعاملة يفرض هنا أمور: الأوّل: السبب أعنى القول أو الفعل الصادر بقصد الإنشاء. الثاني: المسبب المنشأ في عالم الاعتبار بنحو الجدّ. الثالث: اعتبار العقلاء و الشرع لما اعتبره المتعاملان و أنشأه. الرابع: الآثار المترتبة خارجا من تسليم العوضين و التصرف فيهما على أساس ما اعتبراه. الخامس: قصد تحقّق المسبب و قصد ترتّب الآثار المتحقّق في قلب المتعاقدين. فما هو موضوع الحرمة التكليفيّة من بين هذه الأمور الخمسة؟»<sup>۱</sup>

### اقوالی در اینجا موجود است:

#### قول اول: قول شیخ انصاری

مرحوم شیخ انصاری در این باره می نویسد که مراد مسبّب است به قصد ترتب اثر حرام:

«و معنى حرمة الاكتساب حرمة النقل و الانتقال بقصد ترتّب الأثر و أمّا حرمة أكل المال في مقابلها، فهو متفرّع على فساد البيع؛ لأنّه مال الغير وقع في يده بلا سبب شرعىّ و إن قلنا بعدم التحريم؛ لأنّ ظاهر أدلّة تحريم بيع مثل الخمر منصرف إلى ما لو أراد ترتيب الآثار المحرّمة، أمّا لو قصد الأثر المحلّل فلا دليل على تحريم المعاملة إلّا من حيث التشريع.»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. مراد از حرمت تکلیفی اکتساب آن است که نقل و انتقال به قصد ترتب اثر، حرام است.
۲. [توجه شود که بیع - مثلاً - عبارت است از نقل و انتقال ملکیت، اگر این بیع درست باشد بایع، مالک ثمن می شود و مشتری مالک مثنی، پس از آن است که هر یک از طرفین مال دیگری را به صاحبش رد می کند.]

۱. دراسات فی المكاسب المحرمة، ج ۱ ص ۱۵۹

۲. کتاب المكاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)؛ ج ۱، ص: ۱۳



۳. حرمت تکلیفی اکل مال غیر، یعنی اخذ کردن مال غیر، متفرع بر فساد است. [یعنی اگر آن بیع فاسد بود، بایع مالک ثمن نمی شود و لذا اگر در آن تصرف کند، اکل مال بالباطل است]

۴. [پس ۲ حرمت تکلیفی داریم و یک حرمت وضعی: حرمت نقل و انتقال ملکیت، فساد نقل و انتقال، حرمت اکل مال بالباطل] و لذا حتی اگر هم حرمت ابتدایی در کار نباشد، باز حرمت اکل مال بالباطل به قوت خود باقی است. مثل آنجایی که:

۵. فرد خمر را می فروشد به قصد اینکه اثر حلال [سرکه کردن] بر آن مترتب شود. در این صورت بیع حرام نیست (چراکه ادله حرمت، از این فرض منصرف است) ولی با این حال معامله فاسد است و لذا اگر ثمن آن را بگیرد، اکل مال بالباطل است.

۶. خمر را به قصد اثر حلال فروختن، تنها در جایی حرام تکلیفی است که فرد قصد تشریح داشته باشد. ما می گوئیم:

(۱) *إن قلت: در عبارت شیخ تنها لفظ نقل و انتقال آمده است و این لفظ هم با سبب سازگار است و هم با مسبب. حال از کجا شیخ را قائل به مسبب دانستید؟*

(۲) *قلنا: مرحوم شیخ خود در ابتدای کتاب البیع، نقل و انتقال را غیر از صیغه بعث و اشتریت می داند. و لذا می توان از آن عبارت چنین استفاده کرد که مراد از نقل و انتقال، همان معنای مسببی است.*

بر مرحوم شیخ اشکال شده است:  
یک) *مصباح الفقاهه:*

«ان تقييد ما دل على تحريم البيع بالقصد المذكور تقييد بلا موجب له إذا البيع كغيره من الأفعال إذا حكم الشارع بحرمة وجب التمسك بإطلاق دليله حتى يثبت له المقيد.»<sup>۱</sup>

ما می گوئیم:

۱. این اشکال بر فرض آن است که در عبارت شیخ، «بقصد ترتب الاثر المحرم» موجود باشد. ولی در برخی از نسخه ها «بقصد ترتب الاثر» است.

۲. البته اگر هم در فراز صدر لفظ «المحرم» موجود نباشد، ذیل کلام شیخ که حرمت را مربوط به قصد اثر حرام می داند، شاهدی بر آن است که مراد شیخ «نقل و انتقال مسببی به قصد ترتب اثر حرام» است.

(دو) *دراسات فی المكاسب:*

۱. *مصباح الفقاهة (المكاسب)*: ج ۱، ص: ۲۹

«لو سلم انصراف دليل التكليف إلى صورة القصد المذكور فلم لا يقال بانصراف دليل الوضع أيضا إلى هذه الصورة؟!»

و على هذا فلا تفسد المعاملة مع قصد المنافع المحللة العقلية و إن كانت نادرة إذا كانت يرغب فيها.<sup>۱</sup>

ما می گوئیم:

۱. هیچ ملازمه ای بین انصراف حرمت به فرض «قصد ترتب آثار حرام» با انصراف فساد به فرض «قصد ترتب آثار حرام» وجود ندارد. بلکه ممکن است کسی بگوید چون آنچه در خمر حرام است شرب آن است، ذهن عرف هم در «حرمت بیع» منصرف به همین «بیع برای شرب» می شود چراکه در اینجا «حرمت شرب» است و در اینجا «حرمت بیع». ولی در جهت فساد، چنین قرینه ای در کار نیست و یک طرف حرمت شرب است، و طرف دیگر فساد.

اللهم إلا أن يقال:

ادعای انصراف به نوعی استظهار از متن است و لذا کسی می تواند چنین استظهار کند.

سه) دراسات فی المكاسب:

«هذا مضافا إلى أن الشيخ «ره» لا يقول بجعل الأحكام الوضعية مستقلاً بل بانتزاعها من الأحكام التکلیفیة «۲». فإذا

قال بانصراف التکلیف فی المقام إلى صورة القصد المذكور كان اللازم أن يقول بانصراف الوضع أيضا لأنه فرع». <sup>۲</sup>

توضیح :

مرحوم شیخ احکام وضعی را منتزع از احکام تکلیفی می داند و قائل به جعل مستقل احکام وضعی نیست.

پس لاجرم در جایی که حکم تکلیفی مقید به صورت «قصد» است فساد هم مقید به همان است.

ما می گوئیم:

۱. اینکه حکم وضعی منتزع از حکم تکلیفی است، دلیل نمی شود که بگوییم فساد از حرمت بیع انتزاع

شده است. چراکه گفتیم: در اینجا سه حکم در کار است حرمت معامله، فساد معامله و حرمت تصرف

در مال غیر، و ظاهراً فساد از حرمت تصرف در مال غیر، منتزع می شود و نه از حرمت معامله.

به عبارت دیگر: طبق عقیده شیخ، شارع دو حرمت تکلیفی جعل کرده است:

حرمت معامله به قصد ترتب اثر حرام ← حکمی وضعی از آن انتزاع نمی شود

حرمت تصرف در ثمن خمر - برای بایع - مطلقا ← انتزاع می شود: فساد معامله خمر مطلقا

۱. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۱۶۱

۲. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۱۶۱

إن قلت: موضوع حرمت اكل مال بالباطل (تصرف بايع در ثمن)، فساد معامله است پس حکم به فساد رتبةً مقدم است بر حکم بر حرمت اكل مال بالباطل.

قلت: آنچه گفته شد، معنای آن است که می‌گوییم حکم به حرمت متفرع از حکم به فساد است ولی سخن ما در انتزاع است و نه در تفرع. در بسیاری از مواردی که حکم وضعی از حکم تکلیفی انتزاع می‌شود، موضوع حکم وضعی مقدم است مثلاً نماز باطل رتبةً مقدم است بر وجود اعاده. در این صورت حکم تکلیفی اگرچه رتبةً مؤخر است ولی موضوع آن یعنی نماز بدون شرط، قبلاً محقق شده است. و ما بعد از رسیدن حکم تکلیفی، انتزاع می‌کنیم که نماز بدون شرط، باطل است. پس معامله بدون شرائط مقدم است بر حرمت اكل مال بالباطل. ولی اتصاف آن معامله به فساد (حکم وضعی) از همین حکم تکلیفی (حرمت اكل مال بالباطل) انتزاع می‌شود.

چهار اشکال امام خمینی:

فرمایش ایشان را در تشریح قول ایشان باز می‌شناسیم.

### قول دوم: قول امام خمینی

ایشان در حرمت تکلیفی اکتساب را، حرمت سبب می‌داند:

حضرت امام بر مرحوم شیخ اشکال کرده اند:

«ثم إنَّ المحرّم على فرض ثبوته هو المعاملة العقلائية، أى إنشاء السبب جدّاً لغرض التسبب إلى النقل و الانتقال، لا النقل و الانتقال، و لا هو بقصد ترتّب الأثر، و لا تبديل المال أو المنفعة، لأنّ الظاهر أنّ المعاملات هي الأسباب التي قد تنتهي إلى المسببات و قد لا تنتهي إليها، و لهذا صحّ تقسيمها إلى الصحيحة و الفاسدة بلا تأوّل، فلو كانت عبارة عن النقل و التبديل لكان أمرها دائراً بين الوجود و العدم، لا الصحة و الفساد. و لا يعقل أن يكون المحرّم النقل و ما يتلوه، لأنّهما غير ممكن التحقق بعد وضوح بطلان تلك المعاملات نصّاً و فتوى، و إرادة النقل العقلائي مع قطع النظر عن حكم الشرع، و لو لعدم الإنفاذ، لا ترجع إلى محصل، لعدم الوجود للنقل اللولائي، كما لا وجود للنقل الوهمي. فما يمكن أن يتّصف بالحرمة هو المعاملة السببية، أى الإنشاء الجدّي بقصد حصول المسببات، لا بمعنى كون القصد جزء الموضوع، بل بمعنى أنّ موضوع الحرمة الإنشاء الجدّي الملازم له.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اکتساب حرام، یعنی انشاء جدی سبب برای اینکه به نقل و انتقال منتهی شود و نه نفس نقل و انتقال یا نقل و انتقال به قصد ترتب اثر و یا تبديل المال و المنفعة [مال در مثل بیع، و منفعت در مثل اجاره].

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج ۱، ص: ۵



۲. [بیع عبارت است از انشاء ایجاب و قبول که نتیجه آن نقل و انتقال در ملکیت است.]
۳. چراکه [اولاً] ظاهر معامله، سببی است که گاه به نقل و انتقال منتهی می شود و گاه منتهی نمی شود و لذا می گویند بیع صحیح و فاسد. در حالیکه اگر مراد نفس نقل و انتقال می بود نمی شد آن را به صحیح و فاسد تقسیم کرد بلکه باید می گفتیم یا هست و یا نیست.
۴. و ثانیاً بعد از وضوح بطلان این دسته از معامله ها، معنی ندارد که شارع بگوید نقل حرام است [چراکه واقع نمی شود تا بخواهد متصرف به حرمت شود]
۵. [إن قلت: بعضی از امور مثل خمر را عقلاً قابل نقل و انتقال می دانند اگرچه شارع نقل آن را قبول ندارد.] حال مراد از حرمت نقل، حرمت نقل عقلاهی است اگرچه شرعاً نقل نشده باشد.
۶. [قلنا:] این سخن غلط است، چراکه بالاخره نقل نشده است و «نقل لولا نهی الشارع» وجود خارجی ندارد چنانکه نقل وهمی وجود خارجی ندارد.
۷. پس معامله سببی [انشاء تملیک] منهی عنه است و نه معامله مسببی [نقل و انتقال در ملکیت] به این معنی که انشاء جدی به قصد حصول نقل و انتقال، منهی عنه است. البته «قصد حصول...» داخل در موضوع نهی نیست بلکه موضوع حرمت عبارت است از انشاء جدی که لازمه اش قصد حصول نقل و انتقال است.

### قول سوم: قول مرحوم نائینی

ایشان حرام تکلیفی را عبارت می داند از مسبب (نفس نقل و انتقال ملکیت) بدون آنکه مقید به قصد اثر حرام

باشد:

«ثم إن الحرمة المتعلقة بالمعاملة عبارة عن حرمة هذا المعنى أى حرمة تبدیل المال و المنفعة لا حرمة إنشاء المعاملة و لا حرمة آثارها كالتصرف فى الثمن و لا قصد ترتب الأثر علیها و ذلك لأن نفس الإنشاء من حيث أنه فعل من الأفعال و تلفظ بألفاظ لا وجه لأن يكون حراماً إلا إذا كان مزاحماً لتكلیف آخر كالبيع وقت النداء و هكذا قصد تحقق المنشئ الإنشاء من حيث إنه أمر قلبی لا وجه لحرمة إلاً إذا كان تجريباً أو إعانة على الإثم. و أمّا حرمة الآثار فهى مترتبة على فساد المعاملة و حرمتها لا أنها هى المحرمة ابتداءً فما يكون محرماً حقيقة و يكون متعلقاً للنهى هو نفس التبدیل الذى اعتباره بيد مالک و لو لا نهى الشارع الذى هو مالک الملوک و ينفذ اعتباره من كلا طرفى الإثبات و النفى. و بعبارة أخرى نفس المنشئ بالعقد الذى هو أمر اعتبارى و فعل إيجادى من المنشئ هو المحرم لا آلة الإيجاد و هو التلّفظ و لا القصد و لا الآثار.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. منية الطالب فى حاشية المكاسب؛ ج ۱، ص: ۳

- ۱) حرمت تکسب یعنی حرمت تبدیل مال یا منفعت (مسبب) و نه حرمت انشاء معامله (سبب) و نه حرمت آثار و نه حرمت قصد ترتب اثر.
  - ۲) چراکه انشاء، تلفظ است و دلیلی ندارد حرام باشد (مگر در جایی که با واجبی مزاحم شده باشد) [ما می گوئیم: که در این صورت هم حرام واقع نمی شود چراکه حکم مزاحم به مزاحم سرایت نمی کند].
  - ۳) و قصد هم فعلی قلبی است و دلیلی ندارد حرام باشد.
  - ۴) آثار هم مترتب بر فساد معامله و حرمت آن است. نه اینکه حرام ابتدایی باشد.
  - ۵) پس حرام اصلی، همان امر اعتباری است و فعل ایجاد است که تبدیل در ملکیت است و اختیارش با مالک است.
  - ۶) [توجه شود که مسبب اگرچه بالمباشره در اختیار بایع و مشتری نیست ولی بالتسبیب در اختیار است و همین مقدار برای حکم کردن کافی است]
- ما می گوئیم:

۱. برخی از بزرگان این قول را با قول امام موافق دانسته اند<sup>۱</sup> در حالیکه به صراحت این دو قول مقابل هم هستند. امام می نویسند آنچه حرام است «انشاء سبب است» و مرحوم نائینی می نویسد: آنچه حرام است «انشاء معامله نیست».
۲. اینکه انشاء چون تلفظ است، قابل تحریم نباشد و یا اینکه بگوئیم قصد چون فعل قلبی است، تحریم نمی شود، سخن کاملی نیست چراکه هم تلفظ امری مقدور است و قابل نهی است و هم قصد علیرغم اینکه فعل قلبی است، قابل نهی است. توجه شود که آن افعال قلبی ای قابل نهی نیستند که مقدور نباشند ولی قصد ترتب اثر مقدور است.
۳. اشکال امام بر کلام شیخ، بر این مبنا هم وارد است.

### قول چهارم: قول مرحوم ایروانی

ایشان حرام تکلیفی اکتساب را عبارت می داند از «حرمت انشاء نقل و انتقال بقصد ترتیب اثر معامله» به عبارت دیگر ایشان در قسمت اول کلام با امام خمینی، موافق است ولی در قید قصد با امام مخالف است. توجه شود که امام «قصد نقل و انتقال» را اگرچه مورد اشاره قرار می دهند ولی آن را داخل در «منهی عنه» نمی کنند. ولی مرحوم ایروانی «قصد قبض و اقباض» را مطرح می کند و آن را داخل در منهی عنه قرار می دهند.

ایشان می نویسند:

۱. دراسات فی المكاسب، ج ۱ ص ۱۶۳

«بل معنى حرمة الاكتساب هو حرمة إنشاء النقل و الانتقال بقصد ترتيب أثر المعاملة أعنى التسليم و التسلم للمبيع و الثمن فلو خلا عن هذا القصد لم يتصف الإنشاء الساذج بالحرمة و أما قصد ترتيب المشتري للأثر المحرم و صرف المبيع فى الحرام فلا دليل على اعتباره.»<sup>١</sup>

توضیح:

(١) آنچه حرام است، انشاء نقل و انتقال (سبب) است ولی جایی که به قصد ترتیب اثر معامله یعنی تسلیم و تسلّم مبيع و ثمن واقع شود.

(٢) اگر قصد مذکور نباشد، انشاء به تنهایی حرام نیست.

(٣) اما اینکه با بیع قصد کرده باشد که مشتری، مبيع را در حرام مصرف کند (خمر را بنوشد)، معتبر نیست و دلیلی بر اعتبار آن نیست.

ما می گوئیم:

١. ممکن است بگوئیم مراد مرحوم ایروانی آن نیست که قصد قبض و اقباض داخل در منهی عنه است، بلکه ایشان این قصد را از آن جهت آورده است که بین اراده جدی و اراده صوری (شوخی) فرق بگذارد. اگر چنین باشد، کلام ایشان با کلام امام خمینی یکی است.

٢. مرحوم خوئی بر ایروانی اشکال کرده اند:

«و فيه) ان تقييد موضوع الحرمة بالتسليم و التسلم إنما يتم فى الجملة لا فى جميع البيوع المحرمة، و تحقيقه ان النواهي المتعلقة بالمعاملات على ثلاثة أقسام: الأول أن يكون النهى عنها بلحاظ انطباق عنوان محرم عليها كالنهى عن بيع السلاح لأعداء الدين عند حربهم مع المسلمين فإن النهى عنه إنما هو لانطباق عنوان تقوية الكفر عليه و يدل على ذلك جواز بيع السلاح عليهم إذا لم يفض ذلك الى تقويتهم على المسلمين و لهذا حرم نقل السلاح إليهم بغير البيع أيضا كإجارته عليهم و هبته لهم و إعارته إياهم إذا لزم منه المحذور المذكور.

و من هنا يتضح ان بين عنوان بيع السلاح منهم و بين عنوان تقوية الكفر و إعانته عموما من وجه إذ قد يباع السلاح عليهم و لا يلزم منه تقويتهم كبيعه منهم حال الصلح مثلا أو حال حربهم مع الكفار الآخرين أو مع المسلمين و لكن بشرط تأخير التسليم الى ما بعد الحرب أو بدون الشرط المذكور و لكن يؤخذ التسليم قهرا عليهم فان هذه الموارد لا يلزم من البيع فيها اعانة كفر على إسلام، و قد تحصل تقوية الكفر على الإسلام بغير البيع كالإجارة السلاح عليهم أو هبته منهم، و قد يجتمعان و إذن فتعلق النهى بتقوية الكفر على الإسلام لا يستلزم حرمة بيع السلاح لأعداء الدين إلا فى مادة الاجتماع، نعم لو كان بين العنوانين تلازم خارجا لتوجه

١. حاشية المكاسب (للإيروانى)؛ ج ١، ص: ٣



الالتزام بحرمة بيع السلاح منهم مطلقا و لكنك عرفت ان الأمر على خلافه.

(و الثاني) أن يتوجه النهى إلى المعاملة من جهة تعلقها بشيء مبغوض كالنهي عن بيع الخمر و الخنزير و الصليب و الصنم و آلات القمار و غيرها من الآلات المحرمة فإن النهى عن بيع تلك الأمور إنما هو لمبغوضيتها لا بلحاظ عنوان طارئ على المعاملة كما في القسم الأول.

(و الثالث) أن يكون النهى عن المعاملة باعتبار ذاتها كالنهي عن البيع وقت النداء لصلاة الجمعة و النهى عن بيع المصحف و المسلم من الكافر بناء على حرمة بيعهما منه فإن النهى عن البيع في هذا القسم ليس بلحاظ العناوين الطارئة عليه و لا بلحاظ مبغوضية متعلقة بل لأجل مبغوضية نفسه. إذا عرفت ما تلونا عليك ظهر لك ان تقييد موضوع حرمة البيع بالتسليم و التسلم المستلزم لتقييد أدلة تحريمه إنما يتم في القسم الأول فقط دون الثاني و الثالث فلا بد فيهما من الأخذ بإطلاق أدلة التحريم لعدم ثبوت ما يصلح لتقييدها، نعم لو كان دليلنا على التحريم هو عموم ما دل على حرمة الإعانة على الإثم أو الملازمة بين حرمة الشيء و حرمة مقدمته لجاز تقييد موضوع حرمة البيع بالتسليم و التسلم فإن الإعانة على الإثم و المقدمية إلى الحرام لا يتحققان إلا بالتسليم و التسلم.

(الوجه الثاني) أن يراد من حرمة البيع حرمة إيجادها بقصد ترتب إمضاء العرف و الشرع عليه بحيث لا يكفي مجرد صدوره من البائع خاليا عن ذلك القصد. (و فيه) انه لا وجه لتقييد موضوع حرمة البيع بذلك أيضا لما مر من

إطلاق أدلة تحريم البيع مع عدم وجود ما يصلح لتقييده.»<sup>١</sup>

توضیح:

- ١) نهی هایى که به معاملات تعلق می گیرند سه قسم هستند.
- ٢) دسته اول: نهی متعلق به عنوان دیگری است که بر معامله منطبق شده است. مثل: نهی عن بيع السلاح لأعداء الدين که به خاطر حرمت تقویت آنهاست. در این صورت آنچه حرام است تقویت آنهاست و لذا بيع سلاح اگر موجب تقویت نشود حرام نیست و اگر هم کار دیگری موجب تقویت شود حرام است.
- ٣) دسته دوم: نهی به معامله تعلق گرفته چون معامله به چیزی که مبغوض شارع است تعلق گرفته است مثل: نهی از بيع خمر.
- ٤) دسته سوم: نهی به معامله تعلق گرفته به اعتبار ذات معامله مثل نهی از بيع هنگام نماز جمعه.
- ٥) در قسم اول: حرمت مربوط به جایی است که تسلیم در آن باشد ولی در دو قسم دیگر اصل بيع حرام است و ربطی به تسلیم مبیع ندارد (یعنی اصلا تسلیم دخالتی در حرمت ندارد تا قصد تسلیم دخالت داشته باشد) و لذا اطلاق ادله تحريم را اخذ می کنیم (و می گوئیم حرمت مربوط به فرض قصد تسلیم نیست).

١. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ١، ص: ٢٨





ما می گوییم:

۱. می توان قسم اول را نهی مجازی نامید. یعنی نهی واقعاً و حقیقهً مربوط به عنوان دیگری است و مجازاً به معامله تعلق گرفته است. (مرحوم آخوند از این اصطلاح در بحث نهی در عبادات استفاده کرده است:

«و إما لأجل ملازمة الترك لعنوان كذلك من دون انطباقه عليه فيكون كما إذا انطبق عليه من غير تفاوت إلا في أن الطلب المتعلق به حينئذ ليس بحقيقي بل بالعرض و المجاز فإنما يكون في الحقيقة متعلقاً بما يلازمه من العنوان.»<sup>۱</sup>

۲. در مثال بیع عند النداء، میتوان گفت آنچه حرام است ذات معامله نیست بلکه «اشتغال به هر کاری که مزاحم با نماز جمعه است» حرام است. و لذا اگر در حال حرکت به سوی مصلی بیع صورت پذیرد حرام نیست، کما اینکه هر کار دیگری که مزاحم با نماز جمعه باشد، حرام است.<sup>۲</sup>

۳. اما قسم دوم و هم چنین در مثال بیع مصحف و مسلم، هم ممکن است بگوییم آنچه واقعاً ملاک حرمت بیع است، اشاعه خمر در جامعه و «سلطه کافر بر مصحف و مسلم» است و این کار با تسلیم محقق می شود و لذا می توان گفت آنچه حرام است بیع به قصد تسلیم است.<sup>۳</sup>

۴. با توجه به آنچه آوردیم برخی از بزرگان کلام مرحوم خوئی را بالکل رد کرده اند.<sup>۴</sup> در حالیکه می توان مجموع آنچه گفته شد را چنین صورت بندی کرد:

«نهی تعلق گرفته به معامله، سه گونه است:

- |  |   |                               |
|--|---|-------------------------------|
| <p>الف) حکمت تعلق نهی به آن عنوان، جلوگیری از تسلیم و تسلّم است: بیع سلاح به اعداء</p> <p>ب) حکمت تعلق نهی به آن عنوان، جلوگیری از تسلیم و تسلّم نیست. بیع وقت النداء (عنوان دیگر: اشتغال عن الصلوة، ولی حکمت در این نهی، جلوگیری از تسلیم و تسلّم نیست).</p> <p>ج) به نفس معامله تعلق گرفته است. ولی حکمت تعلق گرفتن، جلوگیری از تسلیم و تسلّم است: بیع خمر، بیع مصف.</p> | } | به عنوانی دیگر تعلق گرفته است |
|--|---|-------------------------------|

حال: روشن است در قسم ب، قصد تسلیم و تسلّم نمی تواند مقید موضوع حرمت باشد. به عبارت دیگر نمی

توانیم بگوییم: «بیع وقت النداء حرام است اگر تسلیم و تسلّم صورت پذیرد» پس نمیتوانیم قصد تسلیم و تسلّم را مطلقاً

۱. کفایة الاصول، ص ۱۶۴

۲. دراسات فی مکاسب، ج ۱ ص ۱۶۵

۳. دراسات فی مکاسب، ج ۱ ص ۱۶۵

۴. دراسات فی مکاسب، ج ۱ ص ۱۶۵



قید بدانیم و لذا اشکال مرحوم خوئی وارد است.

### قول پنجم: قول مرحوم خوئی:

مرحوم خوئی، حرمت اکتساب را عبارت می داند از حرمت سبب ولی از دیدگاه ایشان سبب عبارت است از «اعتبار نفسانی همراه با اظهار آن».

ایشان می نویسد:

«و الذى يقتضيه النظر الدقيق ان ما يكون موضوعا لحلية البيع بعينه يكون موضوعا لحرمته، بيان ذلك ان البيع ليس عبارة عن الإنشاء الساذج سواء كان الإنشاء بمعنى إيجاد المعنى باللفظ كما هو المعروف بين الأصوليين أم كان بمعنى إظهار ما فى النفس من الاعتبار كما هو المختار عندنا و إلا لزم تحقق البيع بلفظ بعث خاليا عن القصد، و لا ان البيع عبارة عن مجرد الاعتبار النفسانى من دون أن يكون له مظهر و إلا لزم صدق البائع على من اعتبر ملكية ماله لشخص آخر فى مقابل الثمن و ان لم يظهرها بمظهر كما يلزم حصول ملكية ذلك المال للمشتري بذاك الاعتبار الساذج الحالى من المبرز، بل حقيقة البيع عبارة عن المجموع المركب من ذلك الاعتبار النفسانى مع إظهاره بمبرز خارجى سواء تعلق به الإمضاء من الشرع و العرف أم لم يتعلق بل سواء كان فى العالم شرع و عرف أم لم يكن، و إذن فذلك المعنى هو الذى يكون موضوعا لحرمة البيع و هو الذى يكون موضوعا لحليته و هكذا الكلام فى سائر المعاملات.»<sup>۱</sup>

توضیح:

- ۱) هرچه موضوع حلیت بیع است، همان هم موضوع حرمت بیع است.
- ۲) بیع تنها انشاء (بدون قصد) نیست. چه انشاء را ایجاد المعنى باللفظ بدانیم - که قول معروف اصولیون است - و چه آن را ابراز ما فى النفس بدانیم - که مختار مرحوم خوئی است - .
- ۳) چراکه اگر بیع، صرف انشاء باشد، با صیغه بدون قصد هم باید بیع محقق می شد.
- ۴) بیع تنها اعتبار نفسانی بدون اینکه آن را ابراز کنیم، هم نیست. و الا باید به کسی که در افق نفس خود اعتبار تملیک می کرد در حالیکه آن را ابراز نکرده است، می گفتیم بایع؛ در حالیکه چنین نیست.
- ۵) بلکه حقیقت بیع عبارت است از اعتبار نفسانی همراه با اظهار آن به وسیله یک اظهار کننده خارجی؛ خواه این اعتبار اظهار شده مورد قبول شارع و عقلا قرار گیرد یا نه.

ما می گوئیم:

درباره این قول در ادامه سخن خواهیم گفت.

۱. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۳۰



## قول ششم:

مرحوم خوبی این قول را مطرح می کند. بنابر این قول حرمت اکتساب عبارت است از حرمت ایجاد بیع (سبب) به قصد آنکه عرف و شرع آن را امضا کنند.

«(الوجه الثاني) أن يراد من حرمة البيع حرمة إيجاده بقصد ترتب إمضاء العرف و الشرع عليه بحيث لا يكفي مجرد صدوره من البائع خاليا عن ذلك القصد. (و فيه) انه لا وجه لتقييد موضوع حرمة البيع بذلك أيضا لما مر من إطلاق أدلة تحريم البيع مع عدم وجود ما يصلح لتقييدها و من هنا لو باع أحد شيئا من الأعيان المحرمة كالخمر مثلا مع علمه بكونه منهيًا عنه فقد ارتكب فعلا محرما و إن كان غافلا عن قصد ترتب إمضاء الشرع و العرف عليه.»<sup>۱</sup>

توضیح:

- ۱) مرحوم خوبی بر این قول اشکال می کند که:
- ۲) نمی توانیم بگوییم ادله حرمت بیع، مقید به صورت قصد امضاء عرف و شرع شده است.

## جمع بندی بحث از حرمت تکلیفی اکتساب:

✓ با توجه به آنچه آوردیم، می توان مطمئن بود که آنچه حرام است، سبب است. اما اینکه سبب در اکتساب چیست، محتاج آن است که به بخشی از مباحثمان در بحث از حقیقت انشاء توجه کنیم. در آنجا نوشته ایم:

✓

- اعتبارات عقلایی حقیقی، مسبوق به اعتبارات عقلایی انشایی است.
- اعتبارات عقلایی انشایی با هدف آن پدید می آیند که در مرحله بعد توسط عقلاء پذیرفته شوند (یعنی امری عقلایی بوده و لغو نمی باشند)
- علت تکوینی اعتبارات انشایی، «نفس اعتبار کننده» است.
- علت تکوینی اعتبارات حقیقی، «نفس عقلاء» است.
- با توجه به نکته دوم، گوینده وقتی اعتبار می کند که بداند عقلاء آن را می پذیرند.
- عقلاء تنها آن دسته از «اعتبارات انشایی» را می پذیرند که موضوع آن ها یکی از سبب های عقلایی باشد.

۱. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۲۹



پس: گوینده وقتی اعتبار انشایی می کند که در اعتبار انشایی خودش از یکی از اسبابی که عقلاء قبول دارند، بهره گرفته باشد (چون در غیر این صورت، می داند که عقلاء در مرحله بعد، اعتبار او را نخواهند پذیرفت).

پس اعتبار عقلایی انشایی، در جایی توسط گوینده - و به سبب تکوینی نفس - حاصل می شود که گوینده یکی از موضوعات عقلایی را همراه آن آورده باشد. و عبارت دیگر چون شرط پذیرش عقلاء در آینده آن است که گوینده در لحظه اعتبار انشایی یکی از این موضوعات عقلایی - فعل معاطاتی، حیازت، لفظ مخصوص - را همراه داشته باشد، گوینده از همان آغاز اعتبار خویش را به همراه آن خواهد آورد. [و این موضوع را به عنوان سبب اعتباری به حساب می آوریم.] یعنی اعتبار انشایی هم زمان با آن سبب اعتباری باشد.

➤ پس لفظ - یا دیگر اسباب عقلایی - شرط پذیرش عقلاء یا به تعبیری این اسباب، شرط اعتبار انشایی است. یعنی گوینده قبل از آنکه اعتبار انشایی کند، یا همزمان با آن، لفظ (یا دیگر اسباب) را پدید می آورد. یعنی عقلا می گویند آن اعتبار انشایی را قبول داریم که گوینده آن، پیدایش آن را همراه با یکی از اسباب عقلایی پدید آورد.

✓ پس: در هر بیع - مثلاً - :

- الف) بایع ابتدا انشاء می کند تملیک را = انشاء اعتبار (چون کاری عبث نیست در صورتی انجام می شود که شرائط پذیرش عقلا را همراه داشته باشد)
- ب) تملیک در افق نفس بایع حاصل می شود = اعتبار انشایی
- ج) این تملیک توسط عقلا پذیرفته می شود = اعتبار حقیقی
- د) این تملیک توسط شارع پذیرفته می شود = اعتبار حقیقی شرعی
- هـ) آثار مترتبه بر آن بار می شود.

آنچه حرام است انشاء تملیک است که چون کاری عاقلانه است حتما همراه با یکی از میرزهاست.

توجه شود که احتیاجی هم به قید «جدی» نداریم چراکه اگر بایع جدی نباشد، نمی تواند انشاء کند، بلکه تظاهر به انشاء کرده است.

معنای حرمت وضعی اکتساب :

مراد از حرمت وضعی، فساد معامله است و ظاهراً فساد و بطلان معامله به یک معنی هستند که عبارت باشد از



عدم ترتب اثر بر معامله.

ظاهراً کسی نه از خاصه و نه از عامه بین بطلان و فساد فرق نگذاشته است و تنها حنفیه جعل اصطلاح کرده اند که اگر ارکان معامله - ایجاب و قبول - دارای خلل است معامله باطل است مثلاً اگر مجنون صیغه بیع را جاری کرد ولی اگر خلل از ناحیه دیگری بود - مثلاً خمر مورد معامله واقع شد، عقد فاسد است.<sup>۱</sup>

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۲ ص ۲۲۴ / دراسات فی المكاسب، ج ۱ ص ۱۷۰ / مصباح الفقاهه، ج ۱ ص ۳۱